



# "Chief Kim And Assistant Manager Choi"

رئیس کیم و دستیارِ مدیر چوی!

مترجم: sehun

- فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.
- کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.
- آدرس سایت: Myanimenes.ir
- کانال تلگرام: @myanimenes
- برای ارسال انتقادات و پیشنهادات درمورد این رمان میتوانید با **کانال** تلگرام @Ohsehun\_ir در ارتباط باشید.

### • فصل 3

- "هی، چرا اون دستیار مدیر اینطور بهت خیره شده؟"

کیم شین جوابی نداد.

مین جه دوباره پرسید: "اون مردو میشناسی؟"

کیم شین زیر لب غر زد: "فقط ساکت شو."

مین جه ادامه داد: "وای وقتی بهش نگاه کردی، کلا قرمز شد..."

کیم شین به سرعت جلوی دهان همکارش مین جه را با دستش گرفت. خدایا، دوباره به او خیره شده بود. کیم شین سعی کرد از چشمانش دوری کند و روی کاغد جلویش تمرکز کند.

وقتی صفحات را ورق می زد وانمود می کرد که آرام است. تا کی قرار بود آن مرد به او خیره بماند؟ خوشبختانه، پس از مدتی، آن چشمان سنگین از رویش برداشته شدند. کیم شین با اخم به آرامی چرخید تا او را پیدا کند.

چوی ووجین.

او این اسم را روی اتیکتش دید، و متعلق به مردی بود که شین قبلاً در زندگی خود ندیده بود. تا زمانی که یکی دیگر از افراد استخدام شده او را معرفی نکرده بود، شین فکر می

کرد که او هم تازه وارد دیگری مانند خودش باشد. اما شخصی به او توضیح داد که ووجین دستیار مدیر این شرکت است. صدای چوی ووجین آنقدر آرام بود که یک نفر مجبور شد برای او میکروفون بیاورد تا بتواند با تمام گروه صحبت کند. در حالی که میکروفون را در دست داشت، در طول سخنرانی به پایین نگاه میکرد و شین متوجه شد که گردنش به طرز شگفت انگیزی باریک و رنگ پریده است.

اولین برخورد آنها برای اولین بار در آسانسور بود و شین متوجه شد که صورت رنگ پریده ووجین بلافاصله سرخ شد. به نظر می رسید که یک قطره خون روی بوم کاملاً سفیدی افتاده است و باعث شده شین احساس عجیبی داشته باشد.

با خود فکر کرد: "شبیه روباهه."

ووجین چانه کوتاه و چشمان گشادی داشت که او را شبیه روباه می کرد. چشم ها و موهایش هم بسیار روشن تر از حد معمول بود که او را بین دیگران متمایز می کرد. چون بسیار لاغر بود هیکلش طوری بود که انگار چند ماهی گرسنگی کشیده بود، به خصوص انگشتان و بازوهایش.

حتی اگر ووجین یک زن بود، استایل مورد علاقه‌ی شین نبود. او فردی با شخصیتی آرام و افسرده بود. ووجین مخصوصاً بعنوان یک مرد لاغر بود، اما همچنان گرم و نرم به نظر می رسید. شاید به خاطر صورت کوچک و لب های برآمده‌اش بود.

دوباره!

چشمهایشان به هم افتاد و با وجود اینکه ناجور به نظر می رسید، ووجین با علاقه آشکار به شین خیره شده بود و طرز نگاهش باعث شد شین اخم کند.

شین احساس گیجی کرد. چرا این مرد که تا به حال هرگز او را ندیده بود آنطور به او خیره شده بود؟ شین دگرجنس گرای تعصبی ای نبود، اما بیشتر با زنان رابطه داشت. هیچ راهی وجود نداشت که او با کسی مثل ووجین قرار بگذارد.

شین با خودش فکر کرد که آیا ممکن بود ووجین دوست پسر دختری بوده باشد که در گذشته با او قرار می گذاشته؟ سعی کرد به خاطر بیاورد، اما چیزی به ذهنش نرسید.

او که بود؟ کجا یکدیگر را دیده بودند؟ اصلاً تا به حال یکدیگر را دیده بودند؟

- "لطفا خودتونو معرفی کنین."

ناگهان مین جه بازویش را فشار داد. کیم شین با تعجب به بالا نگاه کرد و متوجه شد که همه حاضران در سالن به او خیره شده اند.

ظاهراً از او خواسته شده بود که خود را معرفی کند.

مین جه بازوی شین را گرفت و او را به جلو کشید. همه دست زدند، و همانطور که او به سمت صحنه می رفت، شین می توانست احساس کند چوی ووجین با چشمانش او را دنبال می کند.

"اسم من کیم شینه. من تا دبیرستان ورزشکار بودم، اما به خاطر مشکلات جسمی مجبور شدم ورزشو ترک کنم. آخر رشته‌ی اقتصاد رو تو دانشگاه خوندم و الان اینجا هستم. 28 سالمه و این اولین کارمه. مردم و مشروب خوردنو دوست دارم. از آشنایی با همه‌ی شما خوشبختم."

حتی به عنوان یک پسر جوان، کیم شین به سرعت یاد گرفته بود که چگونه توجه مردم را جلب کند. این جذابیت ذاتی بود و با کمی تلاش مشکلی برای جذب کردن مردم به خودش نداشت. مزیت اصلی او ظاهرش بود. او بدنی محکم و چهره‌ای زیبا داشت.

اولین خاطره کیم شین از آب بود. تا جایی که یادش می‌آمد همیشه آب را دوست داشته است. او شنا را برای سلامتی‌اش شروع کرد زیرا یک پسر بیمارِ ضعیف بود و شنا به سرعت تبدیل به علاقه او شد که به لطف آن همچنین توانست بدنی زیبا داشته باشد.

همه‌ی اینها تا زمانی بود که او مجروح شد. شین فکر می‌کرد که شنا تمام زندگی او خواهد بود. او یک شناگر موفق و با استعداد بود و از دوران راهنمایی، بسیاری از او انتظار داشتند که به المپیک برسد. حتی بعد از مجروحیتش، در تصوراتش بعد از شنیدن صدای تفنگ در گوشش، در آب شیرجه می‌زدند. با این افکار دردی در سینه‌اش احساس کرد که باعث شد اخم کند.

شین می‌توانست بشنود که کارکنان زن بین خودشان بیج بیج می‌کردند :

+ "چقد هاته."

- "اسمش کیم شینه دیگه. حتی اسمش هم هات به نظر میرسه."

این برای او یک اتفاق آشنا بود. حتی وقتی وارد اتاق مصاحبه می شد، می توانست احساس کند که هم مردان و هم زنان به او خیره میشدند. اما هیچ کس مانند چویی ووجین به او خیره نشده بود. پوست رنگ پریده و به خصوص لب های قرمزش تکان دهنده بود.

"کیم.شین."

لب های ووجین نام او را به وضوح گفت و شین آن را دید. این باعث شد شین نفسش بند برود و او از احساساتی که داشت تجربه میکرد مطمئن نبود.

او ناراحت بود؟ یا معذب؟

احساسی که داشت مثل حرارت آرامی بود که در قلبش پخش می شد.

حس عجیبی بود.

ابروهای نازک، بینی گرد و لب های برآمده. با وجود اینکه ووجین مردی سرد به نظر می رسید، اما باعث میشد شین احساس گرما کند.

این .... این احساس ... حتما انزجار بود.

طوری که ووجین به او خیره شده بود... صدای آرامش...

شین احساس عجیبی داشت. زیر لب زمزمه کرد: "ازش خوشم نمیاد."

- "چی؟ از چی خوشت نمیاد؟"

وقتی شین در حالی که از سالن بیرون می رفتند ان جمله را زمزمه کرد، مین چه شنید و از او در موردش سوال پرسید. با پوزخند به خودش اشاره کرد و گفت: "من؟ از من خوست نمیاد؟"

شین با اخم به او نگاه کرد. این چیزی بود که نسبت به مردها احساس میکرد.

مثل مین چه. هیچ چیز!

او همیشه چیزی اطراف مردها احساس نمی کرد.

آرام، بی تفاوت و کسل کننده.

اما... این یک مرد... ووجین... نگاهش به او متفاوت بود.

شین احساس میکرد گرما به آرامی در بدنش میپیچید و از میچ پایش شروع میشد. بلافاصله در تمام بدنش پخش میشد و احساس میکرد گردنش دارد می سوزد. این احساسی بود که قبلاً نداشت. حس عجیبی داشت. احساس چسبندگی میکرد، انگار قرار بود به او بچسبد و هرگز رهایش نکند.

چوی ووجین.

حتی اسمش هم چسبناک به نظر می رسید.



## • فصل 4

+ "امشب قراره یه شام اداری باشه."

- "از کجا شنیدی؟"

یک روز طولانی 8 ساعته بود. کیم شین از مین جه که داشت وسایلش را جمع میکرد پرسید. شین بدنش را کش و قوس داد و تق تق بلندی ایجاد کرد. آنها یک ماه به عنوان کارآموز با هم کار کرده بودند، بنابراین نسبتاً صمیمی شده بودند، اما شین هنوز با بقیه کارآموزان رسمی رفتار میکرد. به جز مین جه، شش کارآموز دیگر که به ستاد مرکزی در سئول منتقل شده بودند، همگی زن بودند. تعدادی از آنها استایل مورد علاقه‌ی او بودند، اما او مراقب بود که از همه آنها فاصله بگیرد. عاشقانه‌ی اداری ایده بدی بود، به خصوص به عنوان یک کارآموز. او نمی‌خواست شغل خود را از دست بدهد، بنابراین مطمئن شد که درست رفتار کند.

مین جه جواب داد: "یون وو بهم گفت."

شین گفت به یاد دختر افتاد: "عه اون کوچولو؟"

مین جه با لبخند گفت: "دختر کیوتیه، نه؟"

شین سرش را خم کرد و دقیق نگاهش کرد: "مین چه فکر کردم گفتی دوست دختر داری."

مین چه عمداً به سوال شین جواب نداد: "شنیدم فردا به بخشای رسمیمون منتقل میشیم."

شین قبل از پوشیدن کتش آرام به او نگاه کرد. بالاخره زندگی او به عنوان کارآموز تمام می شد. شین امیدوار بود که به بخش بازاریابی منتقل شود. معمولاً این بخش بیشتر از زنان تشکیل می شد و شین با زنان بهتر کار می کرد. او می دانست که جذاب است و از آن به نفع خود استفاده میکرد. و اینکه بخش بازاریابی به شدت درگیر ملاقات با مردم بود که شین از آن لذت میبرد.

شین گفت: "شام اداری... من خیلی خسته‌ام."

+ "واقعاً؟ نمیخواهی بیای؟ من واسش هیجان زده‌ام! مشروب رایگانه!!"

مین چه مردی با هیکل محکم بود و به نظر می رسید که عاشق نوشیدن باشد. در ماه آخر در طول دوره کارآموزی، شین اغلب مین چه را می دید که با دیگران برای نوشیدنی بیرون می رفت. هر زمان که کارآموزان زن و مین چه تصمیم می گرفتند برای نوشیدنی بیرون بروند، دخترها همیشه به شین نگاه می کردند و او بهانه ای برای نرفتن می آورد. او از آنها خسته شده بود. آنها کسانی بودند که او قرار بود برای مدت طولانی هر روز سر کار ببیند و تمایلی به صرف زمان بیشتر با آنها نداشت.

شین و مین چه به آرامی در راهرو قدم زدند. مین چه پرسید: "بنظر میاد زیاد مشروب بخوری، پس چرا هیچوقت باهم نرفتیم بیرون؟"

شین با کنجکاوای جواب داد: "منظورت چیه که زیاد مشروب میخورم؟"

درست بود که شین از الکل لذت می برد، اما چیزی که او حتی بیشتر دوست داشت رابطه جنسی بود که بهترین راه برای از بین بردن استرسش بود. او دائماً به دنبالش بود و هرگز شریک جنسی‌ای که مشتاقش باشد نداشت. حداقل شین آنها را فقط شریک جنسی‌اش می دانست در حالی که آن افراد احتمالاً فکر می کردند که با شین قرار می گذارند. بعد از اینکه شنا را ترک کرد، مدتی خودش را شدیداً درگیر س\*کس کرد. او زود به بلوغ رسیده بود و اولین بارش خیلی زودتر از بقیه اتفاق افتاده بود.

با این حال، اخیراً به نظر می رسید که او از رابطه جنسی خسته شده است. شین همچنین احساس می کرد که توانایی‌اش کم شده و به همین دلیل بود که او مرتباً به باشگاه می رفت. بر خلاف اوایل 20 سالگی‌اش، شین متوجه شد که گاهی اوقات هنگام رابطه جنسی احساس تنگی نفس می کند.

مبنی چه ناگهان پرسید: "هی راستی تو چرا دوست دختر نداری؟ منظورم اینه که قیافه‌ی خوبی داری کلاً همه چیزت خوبه."

آنها با کارآموزان دیگر در آسانسور بودند و این سوال علاقه دختران را برانگیخت. یون وو پرسید: "شین اوپا، واقعا دوست دختر نداری؟"

شین با خودش فکر کرد که مین چه‌ی احمق چرا باید همچین سوالی از او می پرسید؟

وقتی یون وو با لبخندی دوست داشتنی به شین نگاه کرد، مین جه با ناراحتی نفسش را بیرون داد.

یون وو اضافه کرد: "باید به این خاطر باشه که زیادی جذابی اوپا."

شین لبخند ملایمی زد و جواب داد: "شوخی میکنی مگه نه؟"

یون وو جواب داد: "اوپا، خیلی بلدی از سوالایی که نمیخواهی جوابشونو بدی طفره بری. خیلی یواش درمیری."

یون وو دختر باهوشی بود. او بلافاصله پس از فارغ التحصیلی این موقعیت را به دست آورد و بارها بود که به نظر می رسید دقیقاً می دانست شین به چه چیزی فکر می کند. او را کمی می ترساند، اما از آن دسته بود که می توانست به خوبی با او کنار بیاید. شین حتی وقتی جوانتر بود، همیشه جذب افرادی می شد که صریح بودند. افرادی که در درون و بیرون یکسان بودند. شین کسانی را که رک بودند و می توانستند در چشمهایش نگاه کنند را دوست داشت.

اما برعکس، شین هیچ وقت خودش را نفهمید. رفتار بیرونی و درون واقعی اش را درک نکرد. وقتی در آینه نگاه می کرد، می توانست در صورتش ببیند که چه می خواهد و چه چیزی را در زندگی جستجو میکند، اما در درون، همیشه احساس پوچی نامطمئنی می کرد.

شاید به همین دلیل بود که او افرادی را دوست داشت که به نظر می رسید میتوانند حدس بزنند او چه میخواهد. شین کسانی را که قبل از او به او نزدیک شده بودند را ترجیح می داد.

آیا به این دلیل بود که او کمبود محبت داشت؟

یون وو با لبخند ادامه داد: "اوپا، تو واقعا خیلی خوش تیپی. جدی میگم."

شین لبخندی زد: "ممنونم."

شین می توانست صورت مین جه را در حال مچاله شدن ببیند و خنده اش گرفته بود.

یون وو قطعا استایلِ شین بود. او چهره ای شبیه توله سگ و بدنی شگفت انگیز داشت. شین مطمئناً به او علاقه مند بود. آسانسور در طبقه نهم ایستاد و ناگهان شین بوی علف های تازه بریده شده را حس کرد. وقتی سرش را بلند کرد، او را دید.

پوست رنگ پریده، چشمان باریک، بدن لاغر.

چوی ووجین بود.

ووجین به پایین نگاه می کرد و گردن ظریفش را که تا حدی با موهای قهوه ای روشنش پوشانده بود به نمایش می گذاشت. شین فکر کرد لمس کردن او چه حسی خواهد داشت که ناگهان دست مرد دیگری ظاهر شد که شانه ووجین را گرفته و او را به داخل اسانسور هل داد. مرد با ووجین وارد آسانسور شد و خود را معرفی کرد.

+ "هی، بچه ها شما کارآموزین اره؟ من دستیار مدیر کانگ جی هون از بخش اسنادم."

دخترها با خوشحالی به او سلام کردند.

+ "داریم میریم شام کاری. شما ام باید باهامون بیاین."

جی هون به اندازه خود شین خوش قیافه نبود، اما با این حال شین باید اعتراف می کرد که دستیار مدیر کانگ هم مردی بسیار جذاب بود. به نظر می رسید که او تقریباً هم قد و وجین بود، اما چون چاق تر بود، خیلی بلندتر به نظر می رسید. سینه و شانه های پهن داشت و موهایش تیره و مجعد بودند. در کل، او ظاهر بسیار مردانه ای داشت.

جی هون صورتش را پایین برد تا چیزی برای وجین زمزمه کند: "خیلی عجیبه که با میل خودت میای شام. منظورم اینه که هیچوقت سراغ این چیزا نمیری."

وجین حتی برنگشت تا به جی هون نگاه کند. او به نگاه کردن به جلو ادامه داد و کیم شین با کنجکاوی به او خیره شد.

وجین آرام و حتی بی حوصله به نظر می رسید. جی هون داشت با او صحبت می کرد، اما وجین از مکالمه با او امتناع کرد. او بی حرکت ماند و تقریباً به نظر می رسید که جی هون را نادیده می گیرد. اما به طرز عجیبی، جی هون به نظر اهمیتی نمیداد یا حتی متوجه این قضیه نشد. حتماً به این معنی بود که جی هون به این طور بودن وجین عادت کرده بود. آنها احتمالاً مدتها بود که یکدیگر را می شناختند. احتمالاً به این دلیل بود که آنها خیلی نزدیک بودند. کیم شین ناگهان به خاطر داشتن چنین افکاری احساس عجیبی کرد!

جی هون از ووجین پرسید: "امروز میخوای مشروب بخوری؟"

ووجین بی توجه به سوالش گفت: "رسیدیم. باید پیاده بشیم."

جی هون با تمسخر به حرف ووجین جواب داد: "اوه، البته، قربان. هر چی شما بگید آقا!"

شین به تماشای ووجین ادامه داد و ناگهان احساس کرد که آنچه در سالن و روز معرفی اتفاق افتاد فقط یک رویا بوده است. شاید شین فقط آن را تصور کرده بود.

طرز نگاه ووجین به او ....

اما ووجین در آن لحظه در اسانسور حتی شبیه به آن شخص قبلی نبود. شین در افکار گیج خود فرو رفته بود. او حواسش نبود و ناگهان به ووجین که به آرامی جلوی او راه می رفت برخورد کرد.

شین عذرخواهی کرد: "اوه متاسفم."

ووجین مردِ کوتاه قدی نبود، اما شین بیش از 185 سانتی متر بود و مجبور شد به پایین نگاه کند تا ووجین را ببیند که خشکش زده بود.

ووجین بدون اینکه برگردد یا چیزی بگوید، دوباره شروع به راه رفتن کرد. شین اخم کرد و با ناراحتی فکر کرد: "چه مرد یخی. اصلاً روابط عمومی سرش نمیشه؟"

همان موقع...

شین گردن رنگ پریده ووجین را دید که به آرامی به رنگ صورتی در می آمد.

• امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده باشید. برای  
دانلود چپترهای بعدی به سایت مای انیمه مراجعه کنید.

• آدرس سایت : [Myanimes.ir](http://Myanimes.ir)

• کانال تلگرام : [@myanimes](https://t.me/myanimes)